

پشتیبانی برخی از سران سیاسی عرب قحطانی از خوارج در سده اول و دوم هجری^۱

رضا کردی

دانشگاه آزاد اسلامی، واحد زرنند

چکیده

اعراب قحطانی به خصوص اُزد، مهره، قَتَبان و کِنده از آغاز فتح شام، مصر و شمال آفریقا هم به عنوان غازی و هم مهاجر حضور پررنگی در این مناطق داشته‌اند. از سوی دیگر در منازعات سیاسی مشرق به خصوص عراق، شمار قابل ذکری از اعراب قحطانی به خصوص ازدی هریک به گونه‌ای به جنبش خوارج - که مخالف جدی انحصار خلافت در قریش بود - پیوستند و برخی از آنها همچون ابوالشعثاء جابر بن زید ازدی و هوادارانش دست به کار یک تشکیلات سری در بصره شدند و زمینه‌ساز تأسیس امامت اباضی در مناطق جنوبی جزیره‌العرب و شمال آفریقا گردیدند.

کلیدواژه‌ها: خوارج، اعراب قحطانی، اباضیه، شمال آفریقا.

مقدمه

طی قرن‌های اول و دوم هجری، شماری از بزرگان قبیله یمنی تبار اُزد، در رخداد‌های سیاسی مشرق و مغرب ایفای نقش کرده و برخی از آنها به مقام‌های بلند سیاسی همچون ولایت‌داری عراق و مصر رسیدند.^۲ به علاوه، طی سده اول هجری گروه‌های بزرگی از عرب‌های جنوبی به ویژه ازد به شمال آفریقا مهاجرت کردند. منابع اباضی می‌کوشند میان اعراب جنوبی و جنبش خوارج به ویژه اباضیه پیوند برقرار نمایند. از

۱. تاریخ وصول: ۱۳۸۴/۱۰/۲۴، تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۸۴/۱۱/۱۵.

۲. ر.ک: ابن عبدالحکم، ۱۲۵؛ کندی، ابوعمر، ۳۹، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۵۹.

میان اعراب قحطانی، ازد و از میان ازدیان، خاندان مهلب بن ابی صفره در نظر ایشان جایگاه بلند و قابل ذکری دارند و این بدان جهت است که شمار قابل ذکری از آنها در دوره مورد بحث به جنبش خوارج اباضیه پیوسته‌اند.

در جستار حاضر می‌کوشیم که این ادعای مورخان و نویسندگان اباضی را با داده‌های دیگر منابع تطبیق دهیم و دریابیم که آیا اصولاً اعراب یمانی در گسترش اندیشه خارجیگری در سرزمینهای مختلف به خصوص شمال آفریقا نقش داشته‌اند؟ اگر پاسخ مثبت است، این نقش تا چه اندازه است؟

حضور قحطانیان در شمال آفریقا

اطلاعات موجود در منابع حاکی از آن است که قبایل عرب جنوبی به خصوص ازدیان، در دهه‌های آغازین پس از فتح مصر، آفریقه و مغرب حضور پررنگی در این مناطق داشته‌اند. وجود ازدیان در مصر به روزگار فتوحات بازمی‌گردد. هنگامی که عمرو بن عاص اقدام به فتح مصر کرد^۱، بیشتر سپاهیان را ازدیان و اعراب جنوبی تشکیل می‌دادند.^۲ برخی از این ازدیان مانند جناده بن ابی امیه ازدی^۳ که بعدها قبرس، رودس، آرواد و کرت را نیز فتح کرد^۴ و نیز ابن حواله ازدی^۵ و ابوفاطمه ازدی شرکت کننده در نبرد «الصواری»^۶ و مالک بن ابی سلسله سلامی ازدی که در محاصره دژ بابلیون با زبیر بن عوام همراه بود^۷، از صحابه بودند.

از قبیلۀ عمانی مهره نیز افرادی از صحابه در فتح مصر حضور داشتند؛ مانند برح بن

۱. واقدی، ۲۴۴/۱؛ ابن تغری بردی، ۴/۱.

۲. حسن محمود، ۱۰۱.

۳. ابن عبدالحکم، ۸۰، ۳۰۶.

۴. خلیفه بن خیاط، ۱۷۲؛ بلاذری، ۲۳۷؛ طبری، ۲۳۸/۳، ۲۶۰؛ ابن کثیر، ۶۷/۸.

۵. ابن عبدالحکم، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۱.

۶. همو، ۱۱، ۳۰۸، ۳۰۹.

۷. همو، ۶۴.

عسکل مهري^۱ و تابعیانی چون عبدالرحمن بن شماسه مهري و تمیم بن مفرع مهري که در فتح اسکندریه حضور داشتند و کسانی از غیر مهره همچون مُفضَّل بن فضالة بن عبید قَتَبانی که در فتح مصر حاضر بود و در آنجا عهده‌دار امر قضاء شد^۲ و شیبان بن امیه قَتَبانی.^۳ ابن عبدالحکم، متذکر شده است که یک ششم لشکری که اسکندریه را فتح کرد از مردم مهره بودند^۴ و بیشتر قبیله‌هایی که در صعيد مصر مستقر شدند عرب جنوبی بودند؛ همچنانکه در نواحی ساحلی نیز وضع به همین منوال بود.^۵ به همین دلیل، معاویه در سال ۴۳ق/۶۶۳م ناگزیر شد تعدادی از قبایل قیسی را به آنجا گسیل نماید.^۶ با وجود این، عربهای شمالی در اقلیت بودند و شمار آنها جز در هنگام ولایت ابن حبحاب و خلافت هشام (حک: ۱۰۵-۱۲۵ق/۷۲۳-۷۴۲م) افزایش نیافت. او برای ایجاد توازن، از خلیفه خواست تا اجازه دهد برخی قبایل عرب شمالی به مصر هجرت نمایند. از این‌رو از سال ۱۰۹ق/۷۲۷م این قبایل عازم مصر شدند.^۷ این فاتحان، بلافاصله پس از فتح، در مصر مستقر شدند و آبادی‌هایی در اطراف فسطاط، جیزه و دیگر مناطق دلتای نیل برپا داشتند. ازد و شاخه‌های آن همچون خَیثم، بنی‌بحر، غنث، بنی‌شبان، دهنه و حجر هریک در بخشهایی از فسطاط و جیزه مستقر شدند.^۸ دیگر قبایل یمانی چون تُجیب، مَهره، صَدَف، مُراد، خَوْلان، رَعین، مَدَحِج، سَبأ، حَمیر، کِلاع، مَعافِر، أَشعر، سَکاسِک، یافع، همدان و... نیز در شهر فسطاط و جیزه استقرار یافتند.^۹

در سلسله نبردهای عرب‌ها که با هدف فتح آفریقه و مغرب صورت گرفت، اعراب

۱. همو، ۹۴، ۹۵، ۳۱۶.

۲. ذهبی، میزان الاعتدال، ۵۰۱/۶.

۳. سمعانی، ۴۴۹/۴-۴۵۰.

۴. ابن عبدالحکم، ۱۲۱.

۵. همو، ۱۴۲.

۶. همانجا.

۷. ابن عبدالحکم، ۱۴۳.

۸. همو، ۱۱۶، ۱۲۱.

۹. همو، ۹۸، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۹.

جنوبی نقش سترگی داشتند. در حمله عبدالله بن سعد بن ابی سرح به آفریقیه در سال ۲۸ق/ ۶۴۸م ششصد مرد از مهره و ۱۴۰۰ مرد ازدی شرکت داشتند و این افراد به جز دیگر قبایل یمانی بودند که در سپاه او اکثریت داشتند.^۱

این کوچ‌ها در سالهای بعد نیز ادامه داشت و پیوندهایی میان عرب‌های مصر و مغرب، به سبب آنکه همه جنوبی (ازدی، کنده‌ای، مهره‌ای و غافقی) بوده‌اند، ایجاد کرد.^۲

پیوند ازدیان با خوارج

در مشرق، پیوستن نسبی ازدیان به خوارج، به روزگار حکمرانی حجاج بن یوسف ثقفی بر عراق بازمی‌گردد. هنگامی که رابطه حجاج با ازدیان بصره و عمان روی به تیرگی نهاد، دست به شکنجه و کشتار آنها زد و سران ایشان همچون یزید بن مهلب را در سال ۸۵ق/ ۷۰۴م پس از آنکه از حکومت خراسان برکنار کرد به زندان افکند؛^۳ نیز سعید و سلیمان ازدی پسران عباد بن عبدالله بن جلدی پادشاهان عمان پس از نبردهای شدیدی که با سرداران سپاه حجاج انجام دادند، شکست خورده، سرانجام به شرق آفریقا (بلادزنج) گریختند.^۴ او حتی جابر بن زید را نیز به عمان تبعید کرد.^۵ از آن پس ازدیان به جابر بن زید ازدی روی آوردند و او را به عنوان پیشوای معنوی خود برگزیدند و نیز به مهلبیان روی آوردند تا رهبران سیاسی و نظامی آنها باشند و بتوانند از موجودیت ایشان دفاع کنند.^۶ شاید از همین روست که ملطی شافعی، صفریه را پیروان مهلب بن ابی صفره دانسته است که در رکاب یزید بن مهلب بر حجاج شوریدند؛ ولی مردم را

۱. همو، ۱۸۳-۱۸۴.

۲. ابن عبدالحکم، ۱۴۲.

۳. طبری، ۶۵۴/۳.

۴. سالمی، تحفة الاعیان، ۷۶.

۵. شماخی، ۷۷.

۶. خلیفات، ۹۷.

نیازردند و امت را نیز کافر نپنداشتند.^۱ ابن تغری بردی نیز صفریان را منسوب به فرزندان مهلب بن ابی صفره می‌داند.^۲

در مقابل، سلیمان بن عبدالملک خلیفه اموی (حک: ۹۶-۹۹ق/ ۷۱۴-۷۱۷م) با خاندان مهلب زعمای ازد پیوندی استوار داشت. در طول این دوره، اباضیان با دشواری چندان در دعوت خود روبرو نشدند. زیرا خلیفه، یزید بن مهلب را به والیگری عراق و خراسان برگزیده بود. منابع اباضیه از بروز هیچ‌گونه تنش میان خلافت و خوارج اباضی در این دوره سخنی به میان نیاورده‌اند. شاید این امر، بدان سبب بود که یزید بن مهلب از آنها حمایت می‌کرده است. چنانکه خواهر یزید، عاتکه و برادرش عبدالملک^۳ و بسیاری دیگر از مهالبه از مرد و زن به اندیشه‌های جابر گردن نهاده بودند. خود جابر با بسیاری از بزرگان مهالبه و از جمله با عبدالملک بن مهلب در خراسان مکاتباتی داشته است.^۴

گفتنی است که منابع غیر اباضی سخنی از رابطه آل مهلب و ازد و خوارج اباضی به میان نیاورده‌اند. عوض محمد خلیفات از محققان اباضی مذهب معاصر معتقد است که علت این امر احتمالاً بی‌خبری این منابع از طبیعت رابطه میان دو طرف و جنبش اباضیه بوده که در دوره کتمان به سر می‌برده است.^۵

پس از مرگ جابر در سال ۹۳ق/ ۷۱۱م نیز شیوخ مذهب اباضی در بصره به جز ابو عبیده و ابوسفیان محبوب بن رحیل قرشی اصالت ازدی و عمانی داشته‌اند.^۶ عمر بن عبدالعزیز پس از رسیدن به خلافت، به اتهام عدم پرداخت خمس غنایم طبرستان و جرجان، یزید بن مهلب را برکنار کرد و به زندان انداخت^۷، ولی این رخداد خللی به روابط پیروان دعوت اباضیه با خلیفه وارد نساخت. حقیقت آن است که این خلیفه

۱. ملطی، ۵۲.

۲. ابن تغری بردی، ۲۸۹/۱.

۳. شماخی، ۷۹.

۴. خلیفات، ۹۸ به نقل از: جابر بن زید، جوابات، ۱۵، ۳۱، ۳۷، ۴۰.

۵. همو، ۱۱۱.

۶. عبدالحلیم، ۲۱، ۲۲.

۷. طبری، ۶۱/۴؛ ابن کثیر، ۱۸۵/۹.

کوشید تا مشکلات خود را با احزاب و گروه‌های مخالف از جمله خوارج به شیوه‌ای مسالمت‌آمیز و با گفتگو حل کند.^۱ نشانه این امر آن است که خلیفه، فقیه اباضی ابووائله ایاس بن معاویه مَرنی را به عنوان قاضی بصره تعیین کرد.^۲ وی با عمر بن عبدالعزیز مراوده داشته^۳ و به جابر بن زید پیشوای اباضیان نیز ارادت می‌ورزیده است.^۴ به عقیده اباضیان، در اثناء این روابط خوب میان اباضیان و خلافت در دوران سلیمان و عمر بن عبدالعزیز بود که ابوعبیده و مشایخ دعوت در بصره توانستند از فرصت به دست آمده برای رسیدن به هدف نهایی خود که تأسیس امامت ظهور بود استفاده کنند^۵ و در همین دوره بود که انتشار مذهب اباضی در شمال آفریقا آغاز شد.^۶

در آغاز قرن دوم هجری پس از آنکه یزید بن عبدالملک به خلافت رسید (۱۰۱-۱۰۵ق/۷۱۹-۷۲۳م) برخی تحولات سیاسی رخ داد که به پیدایش گروه‌هایی تندرو در میان خوارج اباضی انجامید که از وجوب شورش سخن به میان می‌آوردند. ریشه این امر به تیرگی روابط ازد و خلافت بازمی‌گردد؛ زیرا یزید بن مهلب که به دنبال مرگ خلیفه عمر بن عبدالعزیز از زندان گریخته بود، بصره را تصرف کرد و خویشاوندان ازدی خود را از زندان آزاد ساخت.^۷ او به زودی بخش‌های وسیعی از سرزمین‌های شرقی را به تصرف خود درآورد^۸، اما خلیفه با سپاهی عظیم او را در معرکه عقر در سال ۱۰۲ق/۷۰۲م شکست داد و کشت و باقی‌ماندگان خاندان مهلب به قن‌داییل در سند گریختند. هلال بن احوز تمیمی آنها را تعقیب و محاصره کرد و بیشتر مردان خاندان مهلب به قتل رسیدند

۱. خلیفات، ۱۰۴.

۲. خلیفه بن خیاط، ۳۲۴؛ طبری، ۶۱/۴؛ شماخی، ۸۱-۸۲.

۳. ر.ک: اصفهانی، ۱۲۵/۳.

۴. ر.ک: ابن کثیر، ۹۴/۹؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۴۸۲/۴.

۵. خلیفات، ۱۰۳-۱۰۵.

۶. عبدالحلیم، ۴۴، ۴۵.

۷. مسعودی، ۲۴۳/۳.

۸. طبری، ۸۲/۴-۹۱.

و زنان و کودکان آنها به عنوان برده در بازار فروخته شدند.^۱ این مایه بدرفتاری حکومت اموی با مهلبیان، خشم ازدیان را در برابر امویان موجب شد و نه تنها ازد عراق و خراسان بلکه ازد عمان را فراگرفت. کار بر اباضیان بصره دشوار شد؛ به ویژه آنکه بسیاری از ایشان از قبیلهٔ ازد بودند؛ به همین دلیل پس از سرکوبی شورش یزید بن مهلب، اباضیان بصره به جنبش درآمدند و صدای برخی از مشایخ آنها در ضرورت انتقام و علنی ساختن شورش بلند شد. از جملهٔ این مشایخ شیخ ابونوح صالح دهقان و برخی دیگر از ازدیان بودند؛ همچون عاتکه خواهر یزید بن مهلب که به مذهب اباضی تعلق خاطر شدیدی داشت؛ ولی پیشوای عالی‌رتبهٔ آنها ابوعبیده تمیمی بر این باور بود که هنوز هنگام اعلان شورش مسلحانه نرسیده است.^۲ او معتقد بود که بهتر است پیروانش شورش خود را در سرزمینهای دور از دسترس حکومت مرکزی، علنی کنند. ابوعبیده در گفتگو با اعضای تشکیلات مخفی خود همواره اندیشهٔ چنین کاری را ابراز می‌کرد و در صدد یافتن فرصتی مناسب در سرزمینهای دور بود تا در آنجا پیروانش را به خروج فرمان دهد. ابوعبیده در طول دوره خلافت یزید بن عبدالملک و برادرش هشام (۱۰۵ تا ۱۲۵ق/۷۲۳-۷۴۲م) و تا زمانی که خالد قسری حکومت سرشار از تسامح و مدارای خود را بر عراق ادامه داد یاران خود را به خویشتنداری فراخواند.^۳ پس از آنکه خالد قسری از حکمرانی عراق برکنار شد جای خود را به یوسف بن عمر ثقفی داد که سیاست سختگیرانه‌ای در پیش گرفت. در این حال بار دیگر ابوعبیده از سوی پیروانش دربارهٔ وجوب شورش تحت فشار قرار گرفت. به همین دلیل تصمیم گرفت با احتیاط کامل از شیوه «کتمان» به شیوه «ظهور» درآید لذا کوشش و دعوتگری خود را معطوف به برخی سرزمینهای حاشیه‌ای امپراتوری نمود.^۴ منابع اباضی تأسیس امامت در جنوب

۱. جاحظ، ۳۱۶/۲؛ یعقوبی، ۳۷۲/۲، ۳۷۳؛ مسعودی، ۲۴۳/۳.

۲. شماخی، ۸۴، ۸۸، حارثی، ۱۴۲.

۳. درجینی، ۱۰۸/۱؛ شماخی، ۸۸، ۹۵، ۹۷؛ سالمی، *اللعمه المرضیه*، ۱۸۵.

۴. رک: خلیفات، ۱۱۲.

جزیره‌العرب (حضر موت، یمن و عمان) و شمال آفریقا را نتیجه همین تصمیم ابوعبیده می‌دانند؛ هرچند از این تحلیل، تصور نوعی بزرگنمایی به ذهن می‌رسد.

نقش اعراب جنوبی در گسترش خارجیگری در شمال آفریقا

اگرچه نمی‌توان بر خلاف آنچه برخی محققان جدید اباضی پنداشته‌اند به طور قاطع میان ازد و خوارج اباضی رابطه برقرار کرد و هیچ مدرک و دلیل قطعی دال بر اینکه این گروه‌های ازدی و دیگر قبایل یمانی یا اکثریتی از آنها دارای اعتقادات اباضی یا صفری بوده‌اند وجود ندارد، ولی بررسی این مسأله از دو جهت به روشن شدن موضوع بحث حاضر کمک می‌کند: نخست آنکه بی‌شک افراد و گروه‌هایی از آنها پیرو عقاید خارجی بوده‌اند. به عنوان مثال، گروه بسیاری از ازدیان بصره - که بی‌تردید از ازد عمان بوده‌اند - پس از آنکه والی آنجا زیاد بن ابیه (د. ۵۳ق/۶۷۲م) آنها را بیرون راند رهسپار مصر شدند. این والی آنها را متهم کرده بود که به دشمنانش (ظاهراً خوارج) کمک می‌کرده‌اند. آنها به مصر رفتند و عمران بن حطان سدوسی شاعر خارجی مذهب در شعری به این موضوع اشاره کرده است:

فَسَارُوا بِحَمْدِ اللَّهِ حَتَّى أَخَلَّهْمُ بَبِلْيُونَ مِنْهَا الْمَوْجِفَاتِ السَّوَابِقِ^۲

در برخی از منابع شیعی به نقل از صفوان جمال آمده است که وی در مصر دوستی از خوارج داشته و وقتی که برای تجارت به آنجا می‌رفته با او مناظراتی انجام می‌داده است.^۳ در میان رهبران خوارج شمال آفریقا نیز از ابویوسف سالم ازدی نام برده‌اند که سرداری گروهی از خوارج صفری را در طنجه پس از قتل میسره خفیر به دست گرفته است.^۴ همچنین در تحلیل علل نفوذ تدریجی تفکر سیاسی خوارج به شمال آفریقا نمی‌توان

۱. همو، ۱۱۶، ۱۲۷، ۱۳۳.

۲. یاقوت، ۳۱۲/۱.

۳. عیاشی، ۳۸۱/۱؛ عاملی، ۹۷/۱۴.

۴. خلیفه بن خیاط، ۳۵۴.

از تأثیر رجال سیاسی آنها در مشرق غافل ماند. به عنوان مثال رهبران سیاسی اباضیان عمان گاه در رخدادهای سیاسی مصر تأثیر داشته‌اند. طالب‌الحق که در سال ۱۲۸ق/۷۴۵م در حضرموت و یمن حکومت یافت، یک دعوتگر به مصر فرستاد و گروهی از قبیلهٔ یمنی تجیب و دیگر قبایل یمنی آن دیار - که از قبل نیز گرایش فکری به خوارج داشتند - دعوت او را پذیرفتند.^۱ شاید این امر، نتیجهٔ برخورد ناشایست حوثره بن سهل باهلی با یمنی تبارهای مصر باشد که در همان سال رهبران آنها کشته شد.^۲

دومین جهت اهمیت وجود اعراب قحطانی در شمال آفریقا آن است که آنها را می‌توان حداقل به عنوان «فقدان مانع» بر سر راه جنبش رو به گسترش خوارج در این سرزمین پذیرفت. رجب محمد عبدالحلیم به درستی از وجود قبایل ازدی و یمانی در مصر و مغرب نتیجه می‌گیرد که آنها به خصوص ازدیان یمانی تبار بدون شک دعوتگران اباضی مذهب را به طور غیرعلنی در رسیدن به اهدافشان یاری می‌کرده‌اند.^۳

زمانی می‌توان به اهمیت حضور قبایل یمانی در شمال آفریقا در گسترش عقاید خوارج پی برد که دریابیم همه یا اکثریت قریب به اتفاق پیشوایان و نخستین داعیان اباضی مغرب همچون عبدالله بن مسعود تجیبی^۴، حارث بن تلید حضرمی، سلمه بن سعد حضرمی، عبدالجبار بن قیس مرادی، ابوالخطاب عبدالاعلی معافری، برادرش عبدالعزیز و نواده‌اش خلف بن سَمحِ معافری از اعراب جنوبی بوده‌اند. شاید سلمه بن سعد حضرمی (یا کندی) و ابوالخطاب معافری نیز در اصل برای دعوت اعراب یمانی ساکن شمال آفریقا از بصره به این سرزمین فرستاده شده باشند.

۱. کندی، محمد بن ابراهیم، ۱۹۳-۲۱۳: کاشف، ۱۴.

۲. ابن تغری بردی، ۲۹۳/۱، ۳۰۵.

۳. عبدالحلیم، ۵۰.

۴. قبیلهٔ تجیب از بطون کنده (یاقوت، ۱۶/۲) که در اوایل فتح مصر به این دیار کوچیده بود، آمادگی فراوانی برای گرایش به خوارج داشت، چنانکه کنانه بن بشر از رهبران شورش بر ضد عثمان از همین قبیله بود (طبری، ۶۵۲/۲). پنجاه و شش سال پس از قتل عثمان، یعنی در سال ۹۱ق/۷۰۹م صد تن از خوارج در اسکندریه با مردی اباضی مذهب از همین قبیله به نام مهاجر بن ابی المثنی بیعت کردند (کندی، محمد بن ابراهیم، ۶۴).

در مشرق نیز پیشوای بزرگ خوارج اباضی جابر بن زید از قبیله یمنی تبار ازد بوده است. وی در طول دوره دعوت پنهانی خود کوشید برخی از افراد این قبیله را متقاعد سازد که به جنبش او بپیوندند. او تا حد زیادی هم در این کار موفق شد و شمار فراوانی از ازدیان از جمله برخی افراد خاندان مهلب - سران ازد عراق - به او پیوستند و برخی از آنها از دعوتگران این فرقه و پشتیبانان برجسته آن شدند. حتی در منابع اباضی، نام شماری از زنان مهلبی آمده است که به گروه موسوم به «جماعة المسلمین» پیوستند.^۱ نیز در برخی منابع فقهی و حدیثی اهل سنت، خبری هست که ارادت یزید بن مهلب را نسبت به جابر بن زید تأیید می‌کند. بر اساس این خبر، جابر بن زید، یزید بن مهلب را فرمود تا سه بار بر جنازه‌ای تکبیر گوید.^۲

همچنین شمار فراوانی از افراد این قبیله از عمان، حضرموت و یمن مواطن اصلی ازد به اباضیه پیوستند. بدین ترتیب، جنبش خوارج تنها منحصر به عنصر قبیله‌ای تمیم که در معرکه نهروان به ایفای نقش پرداختند، نماند. شگفت نیست که نخستین امامت را اباضیان در حضرموت، یمن و عمان پایه‌گذاری کردند و آن نتیجه کوششهایی بود که جابر در میان اقارب ازدی خود به نحو خاص و عرب جنوب به گونه‌ای عام مبذول داشت.^۳

برخی اخبار، حاکی از وجود تعامل فرهنگی میان برخی عربهای جنوبی به ویژه آنها که به عقاید خوارج متمایل بوده‌اند، با افرادی از قبایل بربر شمال آفریقا در دوره مورد بحث می‌باشد. درباره عمر بن یَمُکْتِن از پیشوایان اولیه اباضیان جبل نفوسه گفته‌اند که وی قرآن را در راه مغمداس از کاروانیان عرب که از مشرق می‌آمدند فراگرفت. او نسخه‌ای از قرآن را گرفت و به تدریج از روی آن قرآن را بازنویسی کرد.^۴ همچنین

۱. رک: درجینی، ۸۸/۱، ۹۱، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۰۵؛ شماخی، ۷۹.

۲. ابن حزم، ۱۲۷/۵.

۳. خلیفات، ۹۸.

۴. ابن سلام، ۱۲۶.

دربارهٔ ابن یُمَکْتَن نوشته‌اند که وی کوچکترین فرزند دَمَواحمدانیه دختر دَرَجُوا همسر یُمَکْتَن بوده است.^۱ این نامها حکایت از آن می‌کند که وی از نژاد بربر (امازیغی) بوده است و نسب‌شناسان بربر کوشیده‌اند او را به نژاد عرب همدانی یا جنوبی پیوند دهند. بدین ترتیب، چنین می‌نماید که عمر بن یُمَکْتَن در اوایل سده دوم هجری از عده‌ای عرب یمنی تبار خارجی مذهب مهاجر به شمال آفریقا تأثیر پذیرفته باشد.

قبیلهٔ برنسی هواره از بطون اُوریغه که در نیمهٔ اول قرن دوم هجری بیشتر آنها از رهبران خارجی مذهب یمنی تبار اطاعت می‌کرده‌اند، چنان تعاملی با اعراب قحطانی داشته‌اند که نسب‌شناسان یا نسب‌سازان بربر آن را به اعراب جنوبی پیوند داده و گفته‌اند آنها از عربهای یمن هستند. برخی از آنها معتقد بودند که بطنی از قُضاعه هستند و برخی می‌گفتند از فرزندان مسوَر بن سَکاسِک بن حمیر می‌باشند.^۲

لزوم دوری از بزرگ‌نمایی در تحلیل موضوع

این اطلاعات و قرائن، همه گواه نقش سیاسی عربهای خارجی مذهب، به خصوص اعراب جنوبی در تاریخ آفریقای شمالی در دورهٔ مورد بحث است. اما اینکه برخی محققان جدید اباضی مذهب می‌کوشند برپای دولتهای خارجی مذهب را در این سرزمین تا حد زیادی وابسته به سلطه سیاسی پررنگ ازدیان بر مصر قلمداد نمایند، فاقد پشتوانه عقلی و مدارک و اسناد تاریخی می‌نماید.

همچنین در بحث تأثیرپذیری فکری، اعتقادی و سیاسی بربرها از اعراب جنوبی از یک نکته مهم نمی‌توان صرف‌نظر کرد و آن اینکه به هیچ روی نمی‌توان حکم کلی صادر کرد که مثلاً ازدیان یا اعراب جنوبی بدون استثناء از در مخالفت با سلطه خلافت مرکزی وارد می‌شده‌اند و یا تمام قبایل بربر حتی آنها که به داشتن عقاید خارجی شهرت داشته‌اند، تمام افراد آنها یکسره چنین شیوه‌ای را در پیش می‌گرفته‌اند. برخی اخبار عکس این مسأله را ثابت می‌کند. به عنوان

۱. همانجا.

۲. ابن خلدون، ۱۳۹/۶.

مثال پس از آنکه یزید بن حاتم ازدی در سال ۱۵۵ق/۱۷۷م از مشرق و از سوی خلیفه عباسی برای سرکوبی قیام ابوحاتم اباضی راهی شمال آفریقا شد، قبیله بربری ملیله از هواره به سپاه او پیوست و سرداری همچون عمر بن مطکود نفوسی، یزید و سپاهش را برای چگونگی برخورد با ابوحاتم اباضی راهنمایی کرده است.^۱ در سپاه یزید بن حاتم از سرداران دیگری از بربر همچون یوسف قرطیطی و عبدالله بن وانتن نام برده شده است و جالب اینجاست که مردی خارجی مذهب از قریش او را به قتل رساند.^۲ از این گزارش چنین برمی آید که قطعاً همه خوارج شمال آفریقا از بربرها نبوده‌اند و در میان آنها افرادی از عرب و حتی از قریش یافت می‌شده‌اند. هرچند اطلاعات موجود آن قدر نیست که ما بتوانیم دریابیم که چه میزان و چند درصد از سپاهیان هوادار خوارج، عرب بوده‌اند؛ به عبارت دیگر در اصل این موضوع که خارجیگری برخی از قبایل بزرگ بربر معلول تأثیرپذیری از خوارج عرب به ویژه اعراب جنوبی بوده است هیچ تردیدی وجود ندارد، ولی در اینکه چه تعداد از اعراب جنوبی به طور رسمی و فعال با شورشیان خارجی مذهب بربر همکاری داشته‌اند و چه تعداد تنها با سکوت خود و همکاری نکردن با خلافت به حمایت از آنها پرداخته‌اند و چه تعداد دیگر در زمره حامیان خلافت بوده‌اند، هیچ آمار قطعی و حتی تخمینی از منابع به دست نمی‌آید.

نتیجه

اگرچه افراد و گروه‌هایی از قبایل عرب قحطانی، به ویژه ازد، چه در مشرق و چه در مغرب به جنبش خوارج پیوسته و هم به لحاظ فکری و هم سیاسی در گسترش آن ایفای نقش کرده‌اند، اما با توجه به اینکه شمار فراوانی از افراد همین قبایل به گروه‌های دیگری گرایش داشته‌اند، نمی‌توان نقش اصلی و عمده را در تقویت پایگاه خوارج در جهان اسلام به خصوص در سده دوم هجری برای این قبایل در نظر گرفت.

۱. ابن سلام، ۱۳۱.

۲. همانجا.

کتابشناسی

- ابن تغری بردی، ابوالمحاسن، *النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة*، قاهره؛ المؤسسة المصرية العامة للتألیف و الترجمة و الطباعة و النشر، بی تا.
- ابن حزم، علی بن احمد، *المحلی بالآثار*، به کوشش لجنة احياء التراث العربی، بیروت، دارالآفاق الجديدة، بی تا.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، *العبر و دیوان المبتدأ و الخبر فی تاریخ العرب و العجم و البربر و من عاصرهم من ذوی السلطان الاکبر*، به کوشش خلیل شحادة و سهیل زکار، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ق/۱۹۸۱م.
- ابن سلام، لواب لواتی، *بدء الاسلام و شرايع الدين*، به کوشش ورنر شوارتز و شیخ سالم بن یعقوب، بیروت، دار اقرأ للنشر و التوزیع و الطباعة، ۱۴۰۵ق/۱۹۸۵م.
- ابن عبدالحکم، عبدالرحمن بن عبدالله، *فتوح مصر و اخبارها*، قاهره، مکتبه مدبولی، ۱۴۱۱ق/۱۹۹۱م.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، *البداية و النهاية*، بیروت، مکتبه المعارف، بی تا.
- اصفهانى، ابونعیم، *حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء*، به کوشش البرت یوسف کنعان، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۰۵ق.
- بلاذری، احمد بن یحیی، *فتوح البلدان*، به کوشش رضوان محمد رضوان، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۳ق.
- جاحظ، ابوعثمان عمرو بن بحر، *البيان و التبیین*، به کوشش محامی فوزی عطوی، بیروت، دارصعب، ۱۹۶۸م.
- حسن محمود، *الاسلام و الثقافة العربیة فی افریقیا*، قاهره، دارالفکر العربی، ۱۹۸۶م.
- خلیفات، عوض، *نشأة الحركة الاباضیة*، مسقط، وزارة التراث و الثقافة، ۱۴۲۳ق/۲۰۰۰م.
- درجینی، ابوالعباس احمد بن سعید، *طبقات المشایخ بالمغرب*، به کوشش ابراهیم طلائی، قسنطینه، مطبعة البعث، ۱۳۹۴ق/۱۹۷۴م.
- ذهبی، محمد بن احمد، *سیر اعلام النبلاء*، به کوشش شعیب ارنאוؤط و محمد نعیم

- عرقسوسى، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤١٣ق.
- همو، *ميزان الاعتدال فى نقد الرجال*، به كوشش على محمد معوض و عادل احمد عبدالموجود، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٩٩٥م.
- سالمى، نورالدين عبدالله بن حميد، *تحفة الاعيان بسيرة اهل عمان*، به كوشش ابواسحاق ابراهيم اطفيش الجزايرى، قاهره، مطبع دارالكتاب العربى، ١٩٦١م.
- همو، *اللمعة المرصية من اشعة الاباضية*، مسقط، وزارة التراث القومى و الثقافة، ١٩٨٣م.
- سمعانى، عبدالكريم، *الانساب*، به كوشش عبدالله عمر البارودى، بيروت، دارالجنان، ١٩٨٨م.
- شماخى، احمد بن سعيد، *سير المشايخ*، به كوشش احمد بن سعود السيابى، مسقط، وزارة التراث القومى و الثقافة، ١٤٠٧ق/١٩٨٧م.
- طبرى، محمد بن جرير، *تاريخ الامم و الملوك*، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٠٧ق.
- عاملى، شيخ حرّ، *وسايل الشيعة*، قم، مؤسسة آل البيت، ١٤٠٩ق.
- عبدالحليم، رجب محمد، *الاباضية فى مصر و المغرب و علاقتهم باباضية عمان و البصرة*، مسقط، مكتبة العلوم، ١٤٠١ق/١٩٩٠م.
- خليفة بن خياط، عصفرى، *تاريخ*، به كوشش اكرم ضياء العمرى، دمشق - بيروت، دارالقلم - مؤسسة الرسالة، ١٣٩٧ق.
- عياشى، محمد بن مسعود، *تفسير العياشى*، تهران، چاپخانه علميه، ١٣٨٠ق.
- كاشف، سيده اسماعيل، *مصرفى فجر الاسلام*، بيروت، درالرائد العربى، ١٤٠٦ق/١٩٨٦م.
- كندى، ابو عمر محمد بن يوسف، *تاريخ ولاة مصر و يليه كتاب تسمية قضاتها*، به كوشش حسين نصار، بيروت، دارصادر، بى تا.
- كندى، محمد بن ابراهيم، *بيان الشرع، سلطنة عمان، وزارة التراث القومى و الثقافة*، ١٤٠٤ق/١٩٨٤م.
- مسعودى، على بن حسين، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، به كوشش مفيد محمد قميجه، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٠٦ق/١٩٨٦م.
- ملطى، ابوالحسن، *التنبيه و الرد على اهل الاهواء و البدع*، به كوشش محمد زاهد الكوثرى،

قاهره، المكتبة الازهرية للتراث، ۱۹۷۷م.

واقدي، ابو عبدالله محمد بن عمر، *فتوح الشام*، بيروت، دارالجيل، بی تا.

ياقوت حموی شهاب الدين، ابو عبدالله، *معجم البلدان*، به كوشش حسن حبشي، بيروت،

دارالفكر، بی تا.

يعقوبی، احمد بن ابی يعقوب، *تاريخ اليعقوبی*، بيروت، دارصادر، ۱۴۱۵ق/۱۹۹۵م.